

بخامه: آقای: ع. قویم الدوله

امیر مسعود سعد سلمان همدانی

- ۳ -

سلطان ابوالمظفر ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم غزنوی، در سال ۴۶۹ هجری قمری، فرمانفرمایی هندوستان را به پسر مهین خود سیف الدوله ابوالقاسم محمود داده، او را بالشکری قوی و بیلان جنگی و مراکب و کتاب و طب و کوس و لواء و جتر و رسم و آیین سلطنت و اسباب تمکین و عظمت بآن شبه جزیره پهناور زرخیز فرستاد. مسعود سعد سلمان در تمهیت این شاهزاده حکامه شیوانی سروده است:

چو روی چرخ شد از صبح چون صحنه سیم	ز قصر شاه مرا مرده داد بباد نسیم
که عزم ملت محمود سیف دولت را	ابو الفظفر سلطان عادل ابراهیم
فزود حشمت و ترتیب بدوات عالی	چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنام فرخ او خطبه کرد در همه هند	نهاد بر سر اقبالش از شرف دیبیم
خجسته بادا بر شاه خلعت سلطان	بکامگاری بر تخت و ملک باد مقیم
منجمان همه گفتند: کاین دلیل کند	بحکم زبج بتانی که هست در تقویم
نه دیر، زود، خطیبان کنند بر منبر	بنام نامی او خطبه های هفت اقلیم
بسال پنجه ازین پیش گفت بوریحان	در آن کتاب که گردست نام آن تفهیم
که: پادشاهی صاحبقران شود بجهان	چو سال هجرت بگذشت تی و سین و سه جیم

این قدیمترین تاریخی است که در اشعار استاد سخن دیده شده و، بگفته شادروان محمد بن عبدالوهاب قزوینی، معلوم میشود آغاز ترقی مسعود سعد در حدود سنه ۴۷۰ هجری قمری بوده است.

ابوریحان محمد بن احمد بن بیرونی خوارزمی دانشمند نامی، افتخار ایران و

یکی از درخشانترین ستارگان قدر اول شرق بوده است. در باعداد. روز پنجشنبه سوم ماه ذی الحجه سال ۳۶۲ هجری قمری در بیرون (یعنی حوالی خوارزم) زاده و پس از فرو نشستن خورشید روز پنجشنبه غره شهر رجب سنه ۴۴۰ در غزنین در گذشته است.

ابوریحان بیرونی هندوستان را در سده چهارم هجری دیده، سالها در آن شبه جزیره پهناور گذرانیده، زبان سانسکریت آموخته، از نزدیک به تحقیق علوم و معارف و کیش و اخلاق و آداب و مطالعه احوال مردم هند پرداخته، میان عقائد هند و ترسایان و مسلمین و صوفیان و فلسفه یونان - بویژه افلاطونی نوین - مقایسه کرده است.

افلاطونی نوین مذهبی است فلسفی آمیخته بدین که عناصر اولیه اش از افلاطون و ارسطو و رواقیان گرفته شده است. مؤسسين فلسفه افلاطونی نوین خواسته اند میان کیش مسیح و مذاهب شرقی و مذاهب یونانی، بویژه افلاطون، تالیف کنند. فلسفه افلاطونی نوین در پایان سده دوم میلادی در شهر اسکندریه پدید آمده و بیش از دو سده و پنجاه سال در کشور های روم رواج داشته و از نامی ترین دعائش « پلوتین » بوده است.

پلوتین رومی نژاد مصریست و از فلسفه و عرفان بهره داشته و از بیشتر تحقیقات و نظریات دانشمندان سلف استفاده کرده و برای آشنائی با افکار ایرانیان و هندیان همراه « گره یانوس » امپراتور روم که با شاپور نخستین ساسانی جنگ داشته به عراق آمده و بروم بازگشته و با فاداه پرداخته و بسال ۲۷۰ میلادی در گذشته است.

بیرونی کتب و رسائل سودمند نگاشته است که مهمترین آنها کتاب نفیس « تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مرذولة » میباشد. کتاب « التفهیم لاوائل صناعة التنجیم » که مسعود سعد در چکامه بالا نام آنرا برده نیز یکی از تصانیف ابوریحان است که در سال ۴۲۰ هجری برای ریحانه بنت الحسن باوی فاضله خوارزمی بیارسی نبشته و در سنه ۱۳۱۸ هجری شمسی به تصحیح و تحشیه دانشمند معاصر جلال الدیر همدانی در تهران بطبع رسیده است. بیرونی کتاب التفهیم

را بهر دو زبان پارسی و تازی نگاشته است. در نسخه پارسی التفهیم چنین پیشگویی که استاد سخن در چکامه اش بدان اشاره میکند یافت نشد. آقای همائی که در تصحیح متن پارسی از نسخه عربی هم استفاده کرده است در سر آغاز کتاب مینویسد:

« این تاریخ که مسعود سعد میگوید یعنی پنجاه سال پیش از سنه ۴۶۹ در دست مطابق است با تاریخ تالیف کتاب تفهیم در سال ۴۲۰ هجری قمری، لکن این حکم نجومی که مسعود سعد بابو ربیعان نسبت میدهد اصلاً در کتاب تفهیم وجود ندارد.»

مسعود درین چکامه گوید:

منجمان همه گفتند کاین دلیل کند
 به حکم زیج بتانی که هست در تقویم

نه دبر، زود، خطیبان کنند بر منبر
 بنام سیف دول خطبه هفت اقلیم

ابو عبدالله محمد بن جاهرین سنان الصابی الجرائنی الاصل البتانی منجم و ریاضی دان نامی روزگار عباسیان بوده که سال ۳۱۷ هجری، هنگام بازگشتن از بغداد در جائی نزدیک موصل که نامش قصر الحضر است در گذشته است. تصانیف سودمندی دارد. قاضی شمس الدین محمد بن خلکان در کتاب تاریخ خود (وفیات الاعیان و انباء الانباء الزمان) ترجمه بتانی را آورده و میگوید: او صاحب زیج صابی است له الاعمال العجیبه و الارصاد المتقنه؛ و اول ما ابتداء بالرصد فی سنة اربع و ستین و مائین الی سنة ست و ثلثا و مائة و اثبت الکواکب الثابته فی زیجه لسنة تسع و تسعین و مائین، و کان اوحد عصره فی فنه، و اعماله تدل علی غزارة فضلہ و جملة علمه بالبتان، بفتح الباء؛ یکی از نواحی شهرستان حران است.

سیف الدوله جوانی بود نیکو صورت، خجسته سیما، پاکیزه لقا، تمام بالا، فرخنده دیدار. امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم میگوید: سیف الدین محمود بن سلطان ابراهیم شاهزاده ای خوب روی، نیکو طبع، خوش خلق و عادل بود.

موکب شاهزاده با اختیار سعد و اختر فرخنده، بآئین و ابهت و عظمتی که بالای آن بتصور نیاید، از غزنین بلاهور شد و زمام امور هندوستان را بدست گرفت. سالی یک بار بایشکدهای لاق بدر گاه پدر تاجدارش میآمد و پس از هفته ای چند بهند باز میگشت.

سیف الدوله محمود، مسعود سعد را، که در سلک ندیماننش بمزید تقرب اختصاص داشت و جوانی بغایت ظریف و لطیف و نیکو معاشرت و مجلس ارا بود، با خود بلا هو و برد. خواجه سعد سلمان و همسرش را از دیدار فرزند شادمانی بی اندازه دست داد. کار استاد سخن در هندوستان گردان شد، رتبه امارت یافت و سرهنگی سپاه را در میدان رزم با ذوق شاعری و بذله گوئی در مجلس بزم جمع کرد:

بگاہ مدحت بودم ز جمله شعراء بوقت خدمت بودم ز زمرة عمال

محمد عوفی در تذکره اباب الالباب مینویسد: « مسعود در بلاد هند کارهای با نام میگرد و زندگانی بدو ستکای و نیکنای میگذرانید. »

آری، امیر مسعود عقلی وافر و فضلی متکابر و مشافهه‌ای روح افری او محال. دره‌ای دلکشای داشت و در دانش و خرد و آنچه بزرگان را بکار آید از هنر یگانه روز کار خود و جوانی کافی و شایسته و کریم نهاد و بلند همت و معاملات دان و دارای شجاعت و شهامت و مناعت و عزت نفس بود، و مسایه افتخار و سر بلندی ایرانیان هند، دینار و درهم را در پیش همت و آرایش قدر و قیمتی نبود. علماء و سادات و مشایخ را صلوات گرامند میداد، هیچ سائلی را از نزد خود محروم باز نمیگردانید، نسبت با آشنا و بیگانه و مسلم و هندو خیر خواه و مهربان بود: بادوست و دشمن راه احسان و اجمال میسپرد:

روزی که راحتی نرسد از من مر خلق را، ز عمر نپندارم

گر هیب آدمی را بد خواهم از مردی و مروت بیزارم

چون امیر مسعود نزدیک سیف الدوله محمود قربتی تمام داشت، بزودی پایگاهش از پایگاه امیران دیگر گذشته برتر گشت، روز بروز منزلت او در قبول و اقبال شریفتر و درجه اش در احسان و انعام منیف تر میشد و اثرهای مردانگی فراوان می نمود. و در دوران فرمانفرمایی شاهزاده بر هندوستان به تکفل مناصب بلند و تقلد مراتب و اشغال گرامند آن کشور پهناور موسوم شد. روزگوشش چون شیر همه عنف بود، گاه بخشش چون ابر همه کرم و لطف، بهمت چون دریا که دردهش از کاهش نیالندیشد و در آهور چون سیل که از شیب و فراز نپرهیزد.

معدلك ، دردبوان استاد سخن میرسیم باشعاری که ازخشم شاهزاده و دور افتادن از زادگاه خود لاهور و ترك گفتن خانمان و جدا شدن از مادر و فرزندان نالیده است . و در چکامه ای که مطالعش این است میگوید:

نه بالب تو بر آید همی بطعم شکر
نه بارخ تو بر آید همی بنور قمر
خطاب بسیف الدوله گوید :

چو چوب خشك بسوزد انیر گردون را
اگرز آتش خشمت جهد ضعیف شرر
دلیلش از من کایدون ندیده هیچ آتش
زنف خشم تو گشتم چو - وخته اخگر
ضعیف و بیدل گشتم شهاکه گر خود را
ز زندگان شمرم کس نداردم بسار
نه بستر از تن من هیچ آگهی یابد
نه هیچ آگه کردد تن من از بستر
درست شد که زمانه است مر مر دشمن
بجز زمانه - مرا دشمن دگر مشمر

ز زاد و بومم بر کند و هر زمان اکتون
همی نمایدم از سد هزار گونه - عبر
جهان گذارم در نیک و بد بسان قضا
زمین نوردم در روز و شب بسان قدر
اگر بکودکی امیدوارم از فرزند
چگونه - باشدم امید پیری از مادر

امیر مسعو ، که بر اثر تضریب حسودان و بد سگالی دشمنان ترك خانمان گفته با پای برهنه از رود چلم گذشته و نیمشب به بله پیاره رسیده و در منجلاب برشکال شبی تا بامداد مانده است ، در چکامه ای که بسیف الدوله فرستاده است میگوید :

ای شهنشاه خسروی که شدت جامع علوم زیر امر تو گردش دولاب
نه عجب گر زبنده و حجوی بی

همه اعدای من زمن گیرند
آنچه سازند با من از هرباب
از عقاب است پر آن تیری

دستهایم برشته ای بستمت
که بدو می بیفکنند عقاب
در سکون برترم ز کوه که من

هرچه گویند مرا بی شك
کش نداده است جز دو دستم تاب
زو نیابند خوب وزشت جواب
کم شد از محتسب مرا ایجاب
تامن از خدمت تو گشتم دور

همچو حرفی شدم نحیف و بلا	گردمن همچو گرد حرف اعراب
می فرو باروم چو باران اشک	می بر آید دمم بسان سحاب
چون غرابم زدور بینی ، از آن	تیره شد روز من چو پر غراب
کسافر نعمتت نهوده مرا	دوزخ خشم از چه کرد غداب ؟
خسروا بر رهیت تیز مشو	سیفی اندر بریدنم مشتاب
این نهال نشاده را مشکن	مکن آباد کرد خویش خراب

قرب ملوک را همین عیب است و خدمتکار سلطان در خوف و حیرت چون همخانه
مار و همخوابه شمشیر است اگر چه مار خفته و شمشیر نهفته باشد .

وما للسلطان الا البحر عظماً و قرب البحر معذور العواقب

وا از اینجاست که حکما گفته اند : در تک دریا بانهنگ غوته خوردن و درستی
لب افعی دم کننده را مکیدن خطر است ولی هائل تر و مخوفتر از آن قربت سلطان .
معدک ، دران جوانی مسعود سعد سلمان که در دربار درخشان سیف الدوله محمود
در هندوستان گذشته خوشترین روزگار زندگانی و ایام سعادت و کامرانی او بوده است .
ندیم و مصاحب خاص شاهزاده و از خواص امراء وی بشمار میآمده ، اعارت و سپهداری
را در میدان رزم با ذوق لطیف شاعری و بذله گوئی و سخن پردازی در مجلس بزم
جمع کرده بود ، در ملاحی دست داشت ، موسیقی میدانست ، شطرنج را نیکو می باخت ؛
بگام مدحت بودم ز جمله شعراء ^{جامع علوم این وقت} خدمت بودم ز زمرة عمال
سیف الدوله محمود نسبت بامیر مسعود دل بستگی تمام و لطف تام داشته مدام
اورا بصلات گران و اصطناعات گرامند تشویق می فرمود . استاد سخن هر روز از شاهزاده
نواختی می یافت بخاطر نا گذشته .

مسعود سعد در فتح شهر آگره که در روز نوزدهم نوزدهم نوزدهم نوزدهم نوزدهم نوزدهم
درین چکامه غراء اسواری باره آگره و سختی جنگ را شرح میدهد :

دو سعادت بیکی روز فراز آمدتنگ	یکی از گردش سال و یکی از شورش جنگ
ما از این هر دو بشکر و به تنا قصد کنیم	ز آنکه انده شد و شادی سوی ما کرد آهنگ

ماه نوروز دگر باز بما روی نمود
 قلعۀ آکره در آورد ملکزاده بچنگ
 کشوری بود نه قلعه همه پر مرد دلیر
 بر هوا بر شده و ساخته از آهن و سنگ
 پی او رفته در آنجا که قرار ماهی
 سراو بر شده آنجا که بنات و خرچنگ (۱)
 گرداو بیشه و کوه کشن و سبز چنانک
 گذر باد و رهمار دراو ناخوش و تنک
 این چنین دژ را محمود جهاندار گرفت
 بدایری و شجاعت نه بمکر و نیرنگ
 پشته ها کرد زبس کشته درو پنجه جای
 جوی خون کرد بهر بیشه روان میدفرسنگ
 برده زنجیر بزنجیر از آن قلعه قطار
 همچنان است که بر روی هوا صف کلنک

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم مینویسد: «آکره در روزگار باستان شهری بانام بوده و قلعه ای در نهایت حصانت و استواری داشته است.»

سیف الدواہ امیر مسعود را، که روز کوشش در رزمگاه همه عاف و شب در بزمگاه شمع مجلس و مایه انس بود، از دیگر ایمان گرامی تر همی داشت تا درفش سپهبدیش بر افراشت و وجیه تر گشته از جمله امیران و نزدیکان شاهزاده درگذشت. - پسندیده تر اخلاق ملوک عزیز گردانیدن خدمتکاران مرضی الاثر است.

امیر مسعود جامع فضیلت سیف و قلم بود، در رکاب شاهزاده در غزوات شمشیر میزد، در بیشتر جنگها سه لار پیشرو بود، در گوشه دژهای استوار دلیرها می نمود.

الہون فی ظل الہوینا کائن
 و جلالة الاخطار فی الاخطار

روز مصاف در چشم او چون شب زفای بود و لشکر جرار در نظرش صورت دیوار

می نمود:

تاہرا بود بر ولایت دست
 بودم ایزد پرست و شاه پرست
 بیکی حملہ من افتادی
 خیل دشمن ز شہزار نشست

امیر الشعراء رضاقلی ہدایت در تذکرہ مجمع الفصحاء مینویسد: «مسعود سعد در رزم شیری بود دشمن شکار و در بزم شیدی بود دینار بار»
 خودش میگوید:

(۱) بنات النعش و سرطان از صور فلکی.

سرکشان را زمن سبک شد دل دستها را زمن گران شد بار
 کند شد مرک را زمن دندان تیز شد رزم را زمن بازار
 بقعه‌ای رام کرده کاندروی مرک بارید بر علی عیار
 — ناتمام —

(صحبت)

کیمیای سعادت ابدی صحبت است، و تخم شقاوت سرمدی هم صحبت، چه هیچ چیز در نفوس بنی آدم بخیر و شر چندان تأثیری ندارد که صحبت. و از این جهت طائفه‌ای که نظر در صلاح و فائده آن کردند، چون سعید بن مسیب و عبدالله مبارک و غیر ایشان، صحبت را علی‌الاطلاق بر وحدت تفضیل نهادند، بدلالت ابن خبیر: که المؤمن الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم خیر ممن لا یخالطهم ولا یصبر. و طائفه‌ای که نظر بفساد و مضرت آن کردند، چون ابراهیم ادهم و داود طائی و فضیل بن عیاض و سلیمان خواس، وحدت را مطلقاً بر صحبت ترجیح نهادند، چه سلامت دین خود در آن یافتند. چنانکه در حدیث است: که یوشک ان یکون خیر مال المسلم غنماً یتبع بها شعاب الجبال و مواقع القطر یفر بدینه من الفتن.

عزالدین محمود کاشانی

نمونه نشر نیمه دوم سده ششم

کسی بصاحب عباد نبشت که «یکی از خدام سرای تو رفته است و اموال بسیار و کودکی گذاشته» صاحب بر پشت رقعہ توقیع کرد «اما المال فانما لله، و اما العیال فاسعده الله، و اما الساعی فلعله الله» یعنی: حق تعالی مال را زیادت کناد و کودکی را یکبخت گرداناد و لعنت بر ساعی باد.

احمد بن حامد